

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در «فقه سیاسی» است و مقدمه اول به پایان رسید. در مقدمه اول مدعا این است که دین هم جنبه فردی و هم جنبه اجتماعی دارد و چه بسا توجه دین به امور اجتماعی و امور مرتبط به جامعه بیش از توجه دین به امور فردی است.

بررسی آیه 208 سوره بقره

در تکمیل بحث گذشته، یکی دیگر از این آیات مرتبط با این بحث «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^[1] است که ثمرات مهمی بر آن مترتب می‌شود.

خدای تبارک و تعالی با صیغه امر که ظهور در وجوب و بیان تکلیف شرعی مولوی دارد اشاره دارد که همگی در سلم داخل شوید. اگر معنای ظاهری و لغوی «سلم» را در نظر بگیریم صلح، سازگاری، وحدت و اتحاد است. در نظام جمهوری اسلامی مسأله وحدت را مرحوم امام خمینی (رحمه الله) مطرح نمودند که بُعد سیاسی دارد یعنی مردم با هم اتحاد داشته باشند. اما طبق معنای لغوی که ظاهر هم همین است یعنی یکی از واجبات اجتماعی مسلمین دخول در سلم است.

اما اگر «سلم» به معنای اسلام باشد، مراد از اسلام دین است و معنای آیه محل بحث مانند آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»^[2] خواهد شد.

ضمن این‌که با شأن نزول آیه نیز سازگاری دارد که برخی یهودیان مسلمان شدند اما از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درخواست داشتند که برخی احکام مانند تحریم یوم السبت و تحریم لحم ابل همچنان باقی بماند. آیه می‌فرماید اگر اسلام آوردید باید به تمام احکام آن نیز ملتزم باشید. طبق این بیان «کافه» قید برای «سلم» خواهد بود یعنی امکان ندارد بعضی اسلام را پذیرفت و برخی را کنار گذاشت.

طبق احتمال اول دخول در سلم به عنوان واجب اجتماعی مطرح است. یعنی بر تمام مسلمانان واجب است در سلم داخل شوند و لذا نباید بین آن‌ها اختلاف و تنازع وجود داشته باشد و اگر باشد حرام است.

این واجب، واجبی فردی نیست چون اگر برخی از افراد دخول در سلم داشتند اما به صورت کلی جامعه چنین صفتی نداشت نمی‌توان گفت تمام جامعه داخل در سلم هستند.

مرحوم طباطبائی (رحمه الله) در ذیل این آیه می‌فرماید: امر «ادخلوا» به مجموع و به هر یک از اجزاء متوجه است. پس رعایت این مسئله بر تک تک افراد و مجموع واجب است. یعنی اینجا دو تکلیف داریم یک تکلیف که متوجه واحد واحد و یک تکلیف که متوجه جمیع است.^[3]

تصور این مطلب کمی سخت است چون این‌که یک تکلیف داشته باشیم که موضوع آن هم فرد و هم جامعه باشد مشکل است. بله گاهی اوقات امکان دارد یک تکلیف متعلق به فرد و تکلیف دیگر با همان محتوی متوجه جامعه شود اما در یک خطاب وجود دو موضوع ظاهراً امکان ندارد.

به بیان دیگر «آمنوا» یا به نحو استغراق است و انحلال پیدا می‌کند و واحد واحد مکلف به آن هستند. یا به مجموع تعلق دارد یعنی جامعه مسلمین باید در سلّم بوده و روابط حسنه داشته باشند. اما این‌که هر دو مراد باشد امکان ندارد.

ظاهراً مطلوب خدای تبارک و تعالی این است که در جامعه مسلمین نزاع نباشد پس اگر به صورت فردی چند نفر اختلاف داشته باشند ضروری به اتحاد جامعه نخواهد زد.

این مطلب با واژه «ادخلوا» نیز سازگاری دارد؛ چون مراد از دخول، داخل شدن ظاهری و لغوی نیست. بلکه کنایه از این است که همگی داخل چتر صلح و وحدت شوند.

این برداشت یک مسئله و حکم مهم است که در فقه سیاسی و اجتماعی تأثیر زیادی دارد؛ به این بیان که جامعه مسلمین به صورت خاص - نه این‌که خطاب به تمام مردم باشد - باید داخل در سلّم باشند و در مقابل هر چه میان کفار تفرقه باشد به نفع مسلمانان خواهد شد.

دین، محور سلّم در جامعه

مطلب دیگر این است که به مناسبت حکم و موضوع ایمان و در مرحله بالاتر دین سلّم آور است و تنها عاملی که برای جامعه بشری سلّم و صلح را به دنبال دارد، دین است و بدون دین صلح در میان جامعه بشری امکان ندارد.

توضیح مطلب این‌که در آیه شریفه مسأله ایمان مطرح شده است که معنای آن دین است و مسلمانان باید به سبب این عامل داخل در سلّم شوند.

سلّم یک معنای عرفی ابتدائی دارد؛ مثلاً از منازعه دوری کنید. اما معنای وسیع آن سازش در تمام ابعاد و امور است یعنی هر شخص حق خود و دیگران را رعایت کند. پس رعایت حقوق یکی از مقدمات سلّم است که بیان حقوق تنها از طریق دین ممکن است.

البته صرف نظر از این آیه، تنها عاملی که تنظیم کننده عدالت واقعی در جامعه است دین می‌باشد. زمانی که عدالت قابل پیاده سازی نبود زمینه اختلاف بوجود می‌آید.

این مطلب با مبنای اشاعره که می‌گویند: «الحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع» متفاوت است. چون مدعا این

است که ضوابط قرار داده شده توسط خداوند متعال به برکت دین، ارسال رسل و انزال کتب، می‌تواند انسان را به سلم برساند که غایت آن تسلیم شدن در برابر خدای تبارک و تعالی است؛ مثلاً شخصی که خود را تسلیم خداوند متعال داشت در حق دیگران ظلم نمی‌کند یا حق آن‌ها را تضییع نمی‌کند یا به حقوق آن‌ها تجاوز نمی‌کند.

برخی می‌گویند: بشر با بشر برادر است. بله در شباهت ظاهری همه یکسان هستیم؛ لذا امیرالمومنین می‌فرماید: «إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^[4] اما برادری که در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^[5] وجود دارد به این معنا نیست که مؤمن و کافر از حیث دینی که ملاک این برادری مسئله دین است، برادر می‌باشند.

در حال حاضر مقصود اهل دنیا این است که اثبات کند با حذف دین می‌توان سلم را ایجاد نمود؛ یعنی نه تنها قصد دارند دین را از میدان خارج کنند بلکه قصد دارند بگویند آنچه مانع صلح می‌شود دین است. در حالی که مفاد آیه عکس این است یعنی تنها محور سلم ایمان واقعی است.

اثبات حکومت دینی

از آیه می‌توان حکومت دین را نیز استفاده نمود به این بیان که دین در صورتی می‌تواند سلم را حاکم کند که حکومت داشته باشد. زمانی که دین به میدان آمد و حاکم و قانون شد و مردم ملزم به رعایت آن شدند، سلم محقق می‌شود.

مرحوم طباطبائی (رحمه الله) در مورد این مطلب می‌فرماید: از آیه استفاده می‌شود اسلام متکفل تمام نیازهای بشر است اعم از احکام و معارفی که مصلحت مردم در آن است. نحوه استفاده این مطلب همان بیانی است که ذکر شد یعنی راه دخول در سلم ایمان است و ایمان همان دین است پس دین متکفل بیان تمام آن مسائلی است که بشر به آن نیاز دارد. طبق این بیان جامعیت دین نیز قابل استفاده است.^[6]

برخی می‌گویند: به چه دلیل دین باید در تمام احتیاجات بشر دخالت نماید؟! دین در بخشی از امور می‌تواند دخالت داشته باشد اما در سایر امور عقلاء وارد شده آن‌را تنظیم می‌کنند. در مباحث قبل نیز گفتیم برخی می‌گویند خدای تبارک و تعالی کتب و رسل را فرستاد اما حکومت و این مسائل را به عهده عقلاء گذاشت. این عبارت از مرحوم طباطبائی (رحمه الله) در مقابل این دیدگاه است و اثبات می‌کند دین متکفل تمام نیازهای بشر است.

مقدمه دوم: مفهوم شناسی فقه سیاسی

مقدمه بعد در فقه سیاسی این مطلب است که باید دید مراد از فقه سیاسی که مرکب از دو واژه فقه و سیاست است، چیست؟!

پیش از این در تعریف فقه گفته شده است که «هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية». در جای خود، در رابطه با خصوصیات مختلف این تعریف مطالب مفصلی ذکر شده است.

اما در عین حال تعریف مذکور بیشتر ناظر به تعریف اجتهاد است؛ به این بیان که اجتهاد اخذ احکام شرعی از ادله است اما قبل از اجتهاد چیزی به نام علم فقه وجود دارد و با اجتهاد به علم فقه می‌رسیم. البته در جای خود فرموده‌اند کل فقیه مجتهد و کل مجتهد فقیه که مطلب درستی است.

مرحوم بهبهانی (رحمه الله) در تعریف فقه می‌فرماید: «الفقه هو عبارة عن مجموعة معيّنة من القوانين التي تنظّم الأعمال الفرديّة،

و الأحوال الشخصية، و الروابط الاجتماعية للفرد، مع ربّه و مع عباده و مجتمعه.^[7] این تعریف به نظر تعریف بسیار خوبی است که فقه مجموعه قوانین می‌داند که اعمال فردی، حالات شخصی مانند نکاح، ارث، وقف و... و قواعد و روابط اجتماعی شخص با پروردگار و اطرافیانش را مشخص و معین می‌کند.

با توجه به مقدمه اول که اثبات شد دین هم جنبه فردی و هم جنبه اجتماعی دارد، به نظر ما فقه باید مجموعه‌ای از قوانین و احکام فردی و اجتماعی تعریف شود که توسط مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) کمی توسعه داده شده است.

در نتیجه موضوع علم فقه فعل مکلف و جامعه خواهد شد؛ مثلاً معاملات گاهی جنبه فردی داشته و میان زید و عمرو است. گاهی نیز جنبه اجتماعی دارد که میان دو قوم و کشور برقرار می‌شود. کما این که اخلاق نیز منحصر به اخلاق فردی نیست و جنبه اجتماعی نیز در آن وجود دارد.

برخی فقهاء مانند مرحوم محقق کرکی (رحمه الله) غایت علم فقه را تحصیل سعادت اخروی قرار داده‌اند. در مقابل برخی مانند فاضل مقداد (رحمه الله) در مورد غایت فقه می‌فرمایند: فقه ضامن سعادت اخروی و دنیوی است پس هم مصالح دنیوی و هم مصالح اخروی به سبب دین قابل تحصیل است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ بقره، 208.

[2] □ نساء، 136.

[3] □ «قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً، السِّلْمُ وَالْإِسْلَامُ وَالتَّسْلِيمُ وَاحِدَةٌ، وَكَافَةٌ كَلِمَةٌ تَأْكِيدُ بِمَعْنَى جَمِيعًا، وَ لَمَّا كَانَ الْخُطَابُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ قَدْ أَمُرُوا بِالْدُخُولِ فِي السِّلْمِ كَافَّةً، فَهُوَ أَمْرٌ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَجْمُوعِ وَ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَجْزَائِهِ، فَيَجِبُ ذَلِكَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ يَجِبُ عَلَى الْجَمِيعِ أَيْضًا أَنْ لَا يَخْتَلِفُوا فِي ذَلِكَ وَ يَسْلَمُوا الْأَمْرَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ (ص)، وَ أَيْضًا الْخُطَابُ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً فَالسِّلْمُ الْمَدْعُو إِلَيْهِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِهِ فَيَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَسْلَمُوا الْأَمْرَ إِلَيْهِ، وَ لَا يَدْعُوا أَنْفُسَهُمْ صِلَاحًا بِاسْتِبْدَادِ مِنَ الرَّأْيِ، وَ لَا يَضَعُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ طَرِيقًا يَسْلُكُونَهُ مِنْ دُونِ أَنْ يَبِينَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، فَمَا هَلْكَ قَوْمٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْقَوْلِ بِغَيْرِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَسْلُبْ حَقَّ الْحَيَاةِ وَ سَعَادَةِ الْجَدِّ عَنْ قَوْمٍ إِلَّا عَنْ اخْتِلَافٍ.» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص: 101.

[4] □ نهج البلاغه، نامه 53.

[5] □ حجرات، 10.

[6] □ «و يستفاد من الآية أن الإسلام متكفل لجميع ما يحتاج إليه الناس من الأحكام و المعارف التي فيه صلاح الناس.» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص: 102.

[7] □ حاشية الوافي، جلد: 1، صفحہ: 5.